



## پیغام عشق



قسمت سیصد و بیست و چهارم





آقای فریدون از مهرشهر کرج



روز شیرین امروز، مبارک    
 فریدون هستم از مهرشهر کرج  
 ∞ هشتادمین بیت، با کلمه‌ی (اَلْسَتْ) در مثنوی

–مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۳۷

او به تسبیح از تن ماهی بجست  
 چیست تسبیح؟ آیتِ روزِ اَلْسَتْ

دفتر دوم: حکایت جوحی و آن کودک که پیش جنازه‌ی پدرش نوحه می‌کرد.  
 خلاصه‌ی داستان این است که تابوت مردی را بر روی دست می‌بردند و جمعیتی نیز به دنبال آن روان بودند. در این بین کودکی نیز گریه کنان به دنبال تابوت می‌رفت و با شیون و ناله، خطاب به تابوت پدر می‌گفت: «ای پدر عزیزم؟ تو را به کجا می‌برند؟ تو را به خاک می‌سپارند. به خانه‌ای تنگ و تاریک که هیچ چراغی ندارد. نه دری، نه پیکری، نه حصیری، نه طعامی و نه غذایی.»

در همین حال جوحی، پسرک فقیری که شاهد ماجرا بود رو به پدرش کرد و گفت: «پدر! فکر کنم این تابوت را به خانه‌ی ما می‌برند. چون آنجا هم تاریک است و خبری از حصیر و طعام و چراغ و اینها نیست.» این قصه اشاره به مرکز تاریک و غبار گرفته‌ی انسانی دارد، که خالی از هرگونه روشنایی به نور خدا و برکات آسمانی زنده شدن به حقیقت است. این مرکز پر از منیت و هویت‌های کاذب به حدی اشغال شده و تاریک است که در این قصه مولانا آن را به گوری تنگ و تاریک مثال زده است.

– مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۲۹

خانه‌ی آن دل که ماند بی‌ضیا  
از شعاع آفتاب کبریا

- مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۳۰

تنگ و تاریک است چون جانِ جهود  
بی نوا از ذوقِ سلطانِ ودود  
- جهود = حق ستیز

مرکزی که از نور حقیقت خالی باشد و از آفتاب زنده‌کننده‌ی عشق بهره‌ای نداشته باشد، آیا با یک گور سرد و تنگ و تاریک تفاوتی دارد؟ ما چگونه راه این نور را می‌بندیم؟ نوری که از درون، همواره مرکز هر موجودی را روشن می‌کند، چگونه می‌شود که مرکز انسان همانیده مثل یک گور تاریک می‌شود؟ هر موجودی در مرتبه‌ی وجودی خود تسلیم آن خرد بی‌همتاست، که در مرکزش نهاده شده و در برابر آن قد علم نمی‌کند و این تنها انسان است که با مقاومت و منیت‌های فراوان خود، سر خم نمی‌کند و جلوی این نور و برکت را می‌گیرد.

-مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۳۱

نی در آن دل، تافت تاب آفتاب  
نی گشادِ عرصه و، نه فتحِ باب

هرچه در این دنیا بیشتر در پی هویت گرفتن و همانیده شدن با چیزها و من‌های گوناگون باشیم، این عرصه تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شود. این درست نقطه‌ی مقابل شناخت و معرفت در ماست.

-مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۳۲

گور، خوشتر از چنین دل، مَر تو را  
آخر از گورِ دلِ خود، برتر ا

پس قلب یا مرکز ما، بدون شناخت و معرفت، تا حد یک گور، تنگ و تاریک می‌شود و مولانا تاکید می‌کند که به این کار خاتمه بده و از این تاریکی بالا بیا؟ اما چگونه؟

حالا که بیشتر ما انسان‌ها، زمان بسیاری را بصورت ناآگاهانه یا آگاهانه صرف هویت گرفتن از این و آن کرده‌ایم و دل یا مرکز الهمات درونی خود را مثل گوری تنگ و تیره و سرد ساخته‌ایم، چگونه می‌توانیم از این گور بالا بیاییم و راه روشنی را به درون این تاریکی باز کنیم؟  
در دفتر سوم بیت ۳۷۸۱ می‌فرماید:

آفتی نبود بتر از ناشناخت  
تو بر یار و ندانی عشق باخت

پس اولین مرحله، «شناخت» است. چون بیت می‌گوید: «تو هرگز از او جدا نبوده و نیستی» و آن قدم اول برای برتر آمدن یا بالا آمدن از این گور تنگ و تاریک، همانا «شناسایی و پذیرش وضعیت کنونی» است. چرا «شناسایی برابر با آزادی است»؟ چون «شناسایی» اولین بارقه‌ی نور را وارد این گور تنگ و تاریک می‌کند و ورود نور، برابر با گرما و حرکت و پوییش است. نور شناسایی موجب دیده شدن زمختی‌ها و خشکی‌هاست و این قدم اول، برکت و نیروی بسیاری با خود به همراه می‌آورد که می‌تواند موجبات رهایی ما را فراهم سازد.

البته «شناسایی»، همواره عاری از «قضاوت» است. ما در شناساییِ احوالاتِ درونی یا حتی پدیده‌های اطراف خود قادر به تشخیص خوب و بد هستیم و این بسیار عالی است. اما اغلب با خوب و بد کردن و قضاوت و دسته‌بندیِ احوالات یا پدیده‌ها، از آن‌ها هویت می‌گیریم. یعنی با بالا و پایین شدن نسبت خوبی‌ها و بدی‌ها، ما نیز بالا و پایین می‌شویم و ثبات خود را از دست می‌دهیم.

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۳۳

زنده‌ای و زنده‌زاد ای شوخ و شنگ  
دم نمی‌گیرد تو را زین گور تنگ؟

در ادامه‌ی قصه می‌گوید که «یار از ما جدا نیست» و انسان را «زنده» و «زنده‌زاد» خطاب می‌کند. این زنده بودن، محدود به تولد و مرگ ما نیست و این «شناسایی و معرفت» است که ما را به آن وجه همیشه زنده‌ی وجودمان آگاه می‌سازد.



پس گورِ تنگِ ذهنِ همانیده‌ی ما، بنا به هدفی و تا مدتی مشخص ما را در این تاریکی و رنج و فشار در هم می‌فشرد، تا ما از درون، به نوری که در نهادمان آماده‌ی روشنایی بخشی است، دست بیابیم؛ نه آن دانش محدود اکتسابی که با آن هم هویتیم.

– مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۳۵

یونس‌ات در بطنِ ماهی پخته شد  
مخلصش را نیست از تسبیح، بد

می‌گوید معشوقِ ازلی، آن وجهِ یونسی، روحانی و خدائیت تو را در بطنِ ماهیِ هویت‌های گوناگونِ این جهانی پنهان کرده؛ در بطنِ این گورِ تنگ و تاریک. تو که نمی‌خواهی این یونس در شکمِ آن ماهی بمیرد. پس با اختیار و انتخاب آگاهانه‌ات تسبیحِ آن معشوق را آغاز کن.

اشاره می‌کند به داستان حضرت یونس(ع) که به فرمان الهی، مدت‌ها در شکمِ یک ماهی در دریا، دست از ستایش پروردگارِ خویش برنداشت، تا عاقبت این عبادات موجبِ رهایی او شد.

– مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۳۷

او به تسبیح از تن ماهی بجست  
چیست تسبیح؟ آیتِ روزِ اَلْسِت

بله! یونس پیامبر، با نیایش خالصانه‌ی خود، از شکم آن ماهی رها شد. یعنی یونس، خود را به تنهایی یک جسم فانی و میرا نشناخت و از آن وجه یونسی و خداییت خود به شناخت عشق و نیروی پروردگارش آگاه شد. همان‌گونه که در روزِ اَلْسِت با پروردگارِ خویش یگانه و یکتا بود و از بطن آن یگانگی و آن شناخت از درون، پروردگارش را می‌ستود.

-مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۳۸

گر فراموشت شد آن تسبیحِ جان  
بشنو این تسبیحِ های ماهیان

حالا می گوید اگر درونِ عدم تو، اینک با هویت‌های گوناگون انباشته است و ندای هدایتِ فطری و درونی خود را  
نمی شنوی لا اقل به آوای نیایش و تسبیحِ عارفان و رهروانِ راهِ حقیقت گوش کن.

-مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۳۹

هر که دید الله را، اللهی است  
هر که دید آن بحر را، آن ماهی است

کسی که نور خدای یکتا بر او بتابد از جنس آن نور، روشن و یکتا می شود. و هر کسی که دریای معرفت درونش را ببیند و به عمق آن آگاه شود آن معرفت، او را احاطه می کند و همچون ماهی در آن علم فطری و درونی غوطه ور خواهد بود.

این ابیات همه در تایید این جمله که: «شناسایی برابر با آزادی است» به ما کمک می کنند و کیفیت این شناسایی را برای ما بازگو می کنند. ما برای این شناسایی نیاز به بازکردن فضای درون داریم تا با یونسی - که نماد صبر و فضاگشایی ماست - به تسبیح معشوق یگانه‌ی خود پردازیم.

– مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۰

این جهان دریاست و تن، ماهی و روح  
یونس محجوب از نور صبح

– مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۱

گر مُسَبِّح باشد از ماهی، رهید  
ور نه در وی هضم گشت و ناپدید

ابیات واضح هستند و مولانا، وجود روحانی ما را همچون یونس، در شکم ماهی دنیا و در دریای هستی بیکران مثال زده است و می گوید ما با چشم جسمی و دانش سطحی خود هرگز قادر نیستیم از درون این همه پوشش و حجاب، نور صبح یا روشنایی و معرفت الهی را ببینیم.

اما تسبیحِ خداوند یا همان صبر و فضاگشایی در ما به گونه‌ای دیگر عمل می‌کند و از بُعدِ متعالیِ درون، باعث رهایی ما در همه‌ی ابعاد می‌شود. در غیر این صورت در دل این گورِ تاریک هویت‌ها که همه جسم هستند، ما هم مثل یک جسم، جذب اجزای خاک می‌شویم و اثری از ما باقی نمی‌ماند.

– مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۲

ماهیانِ جان، در این دریا پُرند  
تو نمی‌بینی به گردت می‌پُرند؟

– مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۳

بر تو خود را می‌زنند آن ماهیان  
چشم بگشا، تا بینی‌شان عیان

– مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۴

ماهیان را گر نمی بینی پدید  
گوش تو تسبیحشان آخر شنید

باز هم اشاره‌ی تاکیدی مولانا بر راهنمایی عارفان راه حق و حقیقت که دستیابی به تسبیح و فضایی که آن‌ها باز کرده‌اند خود می‌تواند راهی به رهایی ما انسان‌ها باشد. همانگونه که در مورد مولانا هم اکنون هست. باشد که در ما بخوبی موجبات این رهایی فراهم شود.  
پس راز این تسبیح چیست و چگونه است که می‌تواند یونس ما را از شکم این ماهی که او را بلعیده رها کند. ما که با دانش سطحی خود قادر به شناسایی کیفیت این فضاگشایی نیز نیستیم، چگونه باید به آن مسلط شویم و از آن بهره‌ی نوری و روشنایی دریافت کنیم.

-مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۵

صبر کردن، جانِ تسبیحاتِ توست  
صبر کن، کانتست تسبیحِ درست

و اینجا مولانا این راز را به ما می‌گوید. مرکز و عمقِ این عبادت یا شناساییِ خدائیتِ درونِ ما، همانا «صبر و فضاگشایی» است.

این شناسایی، که به هر معرفت و شناخت دیگری در این دنیا ارجح است، جان خود را از «صبر و فضاگشایی» می‌گیرد. پس جانِ آن تسبیح با گشودن فضا مانوس است. این می‌تواند یک کلید باشد. وقتی عرصه‌ی درون بر ما تنگ می‌شود، آیا آن گورِ تاریک و سرد عمل نمی‌کند؟ آیا هنگامِ بالا پایین شدن ما در ناملايمات آن ماهی ما را هضم نمی‌کند؟



– مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۶

هیچ تسبیحی ندارد آن درج  
صبر کن، الصبر مفتاح الفرج

آیا از این روشن تر هم می توان گفت؟ ما مشغول عبادت چه چیزهایی هستیم؟ هر چیزی که در مرکزمان گذاشته ایم را به شدت می پرستیم؛ هر چند به زبان بابت داشتن چیزها مدام در حال شکر و ستایش پروردگار باشیم؛ اما به محض اینکه یکی از آنها کم یا جابجا شود، حال و روز ما نیز با آن دگرگون می شود و دنیای ما به تاریکی آن گور بی طعام و چراغ تبدیل می شود، غافل از اینکه هیچ یک از این اجسام، ما را به روشنی و خلوص آن نور راه نمی دهند. هیچ کاری در این دنیا ارزش و منزلت فضاگشایی و صبر ما را ندارد. فضاگشایی کلید رهایی ماست.

فضاگشایی بستر همه ی اعمال و گفتار و کردار ماست. این قصه، با تمثیل های دیگری، تا پایان به صبر و فضاگشایی می پردازد که شما را به خواندن آن دعوت می کنم. 🙏 با سپاس فراوان / فریدون از مهرشهر کرج



خانم زهرا از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین  
برنامه ۸۶۳ و غزل ۱۳۷ همراه با کلیدهایی برای رمزگشایی در زندگی

🌷 به نام خداوند عشق 🌷

با چنین شمشیر دولت تو زبون مانی چرا؟  
گوهری باشی و از سنگی فرو مانی چرا؟

در این برنامه و غزل که ابیات آن به چرا ختم می‌شود، مولانای عزیز از زبان زندگی به ما می‌گوید:  
که به پرسش‌هایی که از سوی زندگی و خرد کل مطرح می‌شود، بایستی پاسخ دهیم که تو با توجه به داشتن  
سلاح نیکبختی و فرّ و خرد ایزدی که تمامی کائنات را اداره می‌کند و در اختیار تو قرار داده است، چرا از آن  
استفاده نمی‌کنی؟

و خودت را با افکار و باورهای پوسیده قدیمی افسرده و سنگین ساخته‌ای؟

در حالی که اولین قدم در داستان معنویت، عمل تسلیم همراه با فضا گشایی و پذیرش اتفاق لحظه است که می توانی گوهر وجودی خود را که همان خدایت درونت می باشد و در همانیدگی هایت گم شده است را دوباره به مرکزت بیاوری.

و حال چرا اجازه می دهی که دیگران به درونی ترین قسمت وجودیت که حالت از آنجا می آید دسترسی داشته باشند؟

و چرا خود را در برابر چالش هایی که هر یک از آنها پیام آور و مأموریتی از جانب زندگی و برای تو هدیه ای به ارمغان می آورند را قبول نمی کنی؟

و نسبت به آنها مقاومت و ستیزه داری و خود را درمانده ساخته ای؟  
و در ذهن پر از انباشتگی هایت آنها را خوب و بد می کنی؟

و از شمشیر بدبختی و انقباض و واکنش استفاده می‌نمایی؟  
و چرا می‌ترسی که فرمان زندگی‌ات را از دست من ذهنی بگیری و به دست خداوند بسپاری و به نیروی لایزال  
آن توکل نمی‌کنی؟

و چرا از عدم میترسی و آن را به مرکزت نمی‌آوری؟

و چرا هر چیزی که برایت مهم است، فوراً در مرکزت قرار می‌دهی؟ و با آن خودت را همایند می‌سازی؟

و چرا فضای گشوده شده که می‌خواهد با قانون قضا و قدر و گُن و فکانش به تو کمک برساند را باز نگه  
نمی‌داری؟ و از دیگران کمک و یاری می‌طلبی؟

این چراها و چراهای دیگری که در این غزل مطرح شده است از روی انکار و از روی من ذهنی نیست.

بلکه این سوال‌ها برای بیداری ما از خواب ذهن است و این ابیات، ما را ناامید نمی‌سازند ولی به ما هشدار می‌دهند که خودمان را بازبینی کنیم و به خودمان نگاه. چرا که خداوند اسماء خود را که همان اسرار و رازهای زندگیست را به ما آموخته است.

حال کلیدهایی که می‌توانیم به کمک آن به سوال‌های زندگی‌مان پاسخ دهیم. و هر یک از آنها مانند اسلحه‌ای می‌باشند که فوراً می‌توانیم آنها را در اختیارمان قرار دهیم.

کلید اول: هر موقع که با من ذهنی‌مان سوال کنیم باید بدانیم که خداوند ما را تأدیب و ادب می‌کند و در زندان ذهن زندانی می‌سازد.

🌸 ورنه تأدیب و عتاب کردمی  
بهر این پرسش تو را آزرده می

– مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۴

🌱 و باید بدانیم که:

هر فکری که از روی من ذهنی باشد از فضای شک و تقلید است و تقلید از جمع بدترین و خطرناک‌ترین نوع تقلید است.

و تحقیق حالتی است که ما فضای درون‌مان را باز کنیم و از فضای باز شده افکاری پدیداً گردد که دارای خرد زندگیست .

🌸 از محقق تا مقلد فرق هاست

کین چو داودست و آن دیگر صداست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۹۳

و باید بدانیم که:

اگر می‌خواهیم چشم عدم بین و عقل و گوش خدایی داشته باشیم باید پرده‌های همانیدگی‌ها را بدرانیم.


صاف خواهی چشم و عقل و سمع را  
بر دران تو پرده‌های طمع را

– مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۹

و باید بدانیم که:

ابرعنایت و لطف و کرم خداوند هنگامی شامل حال ما می‌شود، که ما در برابر اتفاقاتی که در لحظه برای ما مان  
زندگی به وجود می‌آورد راضی و خشنود باشیم و در اطرافش فضا را باز کنیم.



هزار ابر عنایت بر آسمان رضا است   
اگر ببارم از آن ابر بر سرت بارم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۲۳

 و باید بدانیم که:  
به هر چیز مادی و آفل و گذرا دلخوش و شادان نباشیم، چرا که آنها پایدار نمی‌باشند.

هرچه از وی شاد گردی در جهان   
از فراق او بیندیش آن زمان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

و باید بدانیم که:

از مرکز عدم و فضای گشوده شده ترس و نگرانی نداشته باشیم، چرا که این خود کمک کننده و پشت و پناه ماست .


جمله عالم زین غلط کردند راه  
کز عدم ترسند و آن آمد پناه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲


و باید بدانیم که:

دل آلوده پر از همانیدگی‌ها دل نیست و نمی‌توانیم آن را تا آخر عمر نگه داریم.

ولی دل واقعی همین فضای گشوده شده است و آن هم موقعی پیدا می‌شود که هم هویت‌شدگی‌های مان را شناسایی کنیم و بیندازیم.

دل تو این آلوده را پنداشتی   
لاجرم دل ز اهل دل برداشتی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۳

و همچنین باید بدانیم که:   
خداوند از دیر زمانیست که منتظر دل‌های ماست که هوشیارانه با تسلیم و کمک او همراه با عنایت و جذبه‌اش  
فضا را باز کنیم.  
و دلمان را پراز نور و برّ و عشق الهیش سازیم تا او بتواند خودش را از طریق ما بیان کند.

از برای آن دل پر نور و بر  
هست آن سلطان دلها منتظر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

و باید بدانیم که:

برای رهایی از من ذهنی بایستی تسلیم باشیم، چرا که تسلیم ضعف نیست و شرط کار این است که در اطراف اتفاق لحظه فضا را باز کنیم، تا این فضای باز شده به ما کمک کند نه اینکه ترکتازی و کار بیهوده در من ذهنی انجام دهیم.


شرط تسلیم است نه کار دراز  
سود نبود در ضلالت ترکتاز


-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

و باید بدانیم که:   
پندار کمال داشتن ما را از هدفمان منحرف می کند و دیدمان را غلط می سازد.

علتی بدتر ز پندار کمال  
نیست اندر جان تو ای ذو دلالت

- مولوی ، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴


و باید بدانیم که:   
با دانش من ذهنی و مقاومت کردن زندگی لحظه ما ربوده می شود، اما اگر فضا گشایی کنیم خرد زندگی همواره  
در کنارمان قرار خواهد گرفت .

گرنه موشی دزد در انبار ماست   
گندم اعمال چل ساله کجاست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲

 و باید بدانیم که:

در راه و مسیر هوشیاری همواره صبوری را پیشه کنیم و عجله نداشته باشیم چرا که باد عدم و نسیم ایزدی دائماً  
غم ما را می خورد، و می خواهد که با لطف و گرمش همراه با فضا گشایی ما، ما را از این غم همانیدگی ها دور  
سازد.

هوی هوی باد و شیرافشان ابر   
در غم ما آند یک ساعت تو صبر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵


🌱 و باید بدانیم که:  
افعال و رفتار و کردار خود ماست که این غم و ناراحتی‌ها را برای ما به وجود می‌آورد.

🌸 فعل توست این غصه‌های دم به دم  
این بود معنی قد جفّ القلم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

و باید بدانیم که: 

اگر فضای درون مان را باز کنیم و با چیز جدید دیگری همانیده نگردیم، همواره از شادی بی سبب الهی بهره‌مند می‌شویم و خللی در این کار به وجود نمی‌آید.

چه شکر فروش دارم که به من شکر فروشد   
که نگفت عذر روزی که برو شکر ندارم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۲۰



و باید بدانیم که:

با گذاشتن همانیدگی‌ها در مرکزمان عقل جزوی را پیدا می‌کنیم و برحسب آن‌ها می‌بینیم. و عقل جزوی با مقاومت و قضاوت و چیزهای آفل همراه است، که گاهی در کار خود موفق می‌شود و گاهی بر حسب همانیدگی‌ها نابود.

ولی عقل کلی از فضای گشوده شده و خرد الهی می‌آید و ما را از حوادث ناگوار مصون می‌دارد.

عقل جزوی گاه چیره گه نگون  
عقل کلی ایمن از ریب المنون

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

🌱 و باید بدانیم که:

خداوند یک کشت جدیدی در وجودمان کاشته است، که هدفش رویانیدن خودش با مرکز عدم در درونمان می باشد.

پس آگاهانه و فعالانه باید از هم هویت شدگی های جدید بپرهیزیم و چیز جدید دیگری را روی کشته اولیه خدائیتمان نکاریم.

🌸 گر بروید ور بریزد صد گیاه  
عاقبت بر روید آن کشته اله

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

🌱 و باید بدانیم که:

فضا گشایی و انبساط را در مقابل انقباض و فضا بندی یاد بگیریم، که ذهن ابزار بقاست و فقط بلد است که از طریق همانیدگی‌ها ببیند و منقبض شود.

در حالی که وظیفه ما این است که فقط در برابر انقباضات زندگی و چالش‌های آن فضا گشایی کنیم.

🌸 حکم حق گسترده بهر ما بساط

که بگوئید از طریق انبساط

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

و باید بدانیم که:

وقتی که دچار روزمره‌گی می‌شویم به ذهن می‌رویم و تمامی لحظات زندگی‌مان را یکسان می‌بینیم، چرا که من ذهنی عادت به کهنه‌گی و پوسیدگی دارد در حالی که خداوند هر لحظه در خلق کار جدیدی است.


كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ  
كُلُّ شَيْءٍ عَنِ مَرَادِي لَا يَحِيدُ

-مولوی ، مثنوی ، دفتر سوم ، ۱۶۴۰

🌱 و باید بدانیم که:  
هر لحظه ما نیازمند به کمک خداوند هستیم تا از طریق فضای گشوده شده و تسلیم به ما کمک نماید.  
چرا که این دردهای که در من ذهنی برای خودمان درست کرده‌ایم باب صغیر است.

🌸 ساخت موسی قدس در باب صغیر  
تا فرود آرند سر قوم زحیر  
ز آنکه جباران بُدند و سر فراز  
دوزخ آن باب صغیر است و نیاز

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۹۹۶ و ۲۹۹۷

و باید بدانیم که:   
ما چه بخواهیم و چه نخواهیم روی یکدیگر تاثیر می گذاریم و ارتعاشات خوب و بد ما از سینه‌ای به سینه دیگر منتقل می شود.

میرود از سینه ها در سینه ها   
از ره پنهان صلاح و کینه ها

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

و در پایان : وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند .

🌷 ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است  
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید .  
خیلی ممنون، خدانگهدار شما.  
-زهرا سلامتی، از زاهدان .





خانم سمیرا از تایباد







🌹 خلاصه ی شرح چند بیت از برنامه ی ۸۵۴ گنج حضور


🌹 گر قضا صد بار، قصد جان کند  
🌹 هم قضا جانت دهد، درمان کند

—مولوی مثنوی دفتر اول بیت ۱۲۵۹

🌹 اگر قضای الهی صد بار قصد جان تو را کند و به همانیدگی های تو حمله کند باز همان قضا به تو جان می دهد و دردت را درمان می کند یعنی هشیاری تو را از همانیدگی ها آزاد کرده و قضای درون تو را باز می کند (باید فضا را باز کرده و با مرکز عدم خودمان را به دست قانون قضای الهی بسپاریم).

خویش در آینه دید آن زشت مرد   
رو بگردانید از آن و خشم کرد 



-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۶

 مانند آن شخص زشتی که چهره‌ی خودش را در آینه می‌بیند و با خشم و عصبانیت از آینه روی می‌گرداند.  
(من ذهنی انعکاس مرکز زشت و عیب و ایراد خودش را در بیرون و انسان‌های دیگر می‌بیند و خشمگین می‌شود اگر فضا را باز کند عیب خود را خواهد دید).

حَمِيَّتِ دِينِ خواند او آن کبر را  
ننگرد در خویش نفس کبریا

-مولوی مثنوی دفتر اول بیت ۳۳۴۸

آن شخص کبر و غرور و عیب و ایرادی را که در خودش و دیگران می بیند غیرت دین تصور می کند ولی نفس من  
ذهنی بدانندیش خودش را که پر از همانیدگی هست را نمی بیند، تا آن ها را شناسایی کرده و بیندازد.

چون عیادت، بهر دل آرامی است   
این عیادت نیست دشمن کامی است 



—مولوی مثنوی دفتر اول بیت ۳۳۸۲

زیرا عیادت و احوال پرسی از بیمار برای آرام کردن دل آن بیمار است ولی این شخص نیامد که دل مرا آرام کند، بلکه کار او دشمنی ورزیدن بود (ما به عنوان کر من ذهنی وقتی می توانیم به عیادت زندگی خودمان و دیگران که بیمار شده است، برویم که فضا را باز کرده باشیم).



گَظْمٌ غَيْظٌ اَيْنِ اسْتِ: اَنْ رَا قِي مَكْنُ  
تا بِيَابِي در جِزَا شِيْرِيْن سَخْنُ



-مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۹

فرو خوردن خشم این است که فضا را باز کرده و صبر کنی و واکنش نشان ندهی و خشم و غضب خودت را آشکار نکنی تا در ازای پاداش آن صبر و پذیرش، سخن و کلامی شیرین بیابی و جایگزین کنی (ما به عنوان بیمار و رنجور در مقابل کری و ناشنوایی من ذهنی خودمان و انسان‌های دیگر که براساس مقایسه‌ی همانیدگی‌های خود و دیگران حرف می‌زنیم باید فضا را باز کرده و صبر و شکر کنیم و خشم‌مان را فرو خوریم).

نور خواهی، مستعد نور شو   
دور خواهی خویش بین و دور شو 

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۶

اگر نور و روشنی می خواهی استعداد گرفتن نور را در خودت پدید آور یعنی فضا را باز کن و از جنس نور خدا   
شو و اگر می خواهی از خدا دور شوی من ذهنی و همانیدگی هایت را بین و نگه دار و از خدا دور شو زیرا من   
ذهنی تو را از خدا دور می کند.

سمیرا ۳۱ساله از تایباد 



خانم سرور از شیراز



با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار  
برنامه ی ۸۶۷، ابیاتی از مثنوی؛ داستان مردی که به دنبال شتر گم گشته‌ی خود می‌گشت.

داستان مردی که دنبال شتر گم گشته‌ی خود است و بسیار در این کار، مجدانه و متعهدانه می‌کوشد و آنقدر  
صادق و راستین است که این جستجو و تلاش و استمرار و صدق، شخص دیگری را نیز به تقلید وا می‌دارد. و  
گر چه در ابتدا، به حقیقت نمی‌داند که او نیز، شتری گم شده دارد و در پی رفع حوائج مادی، به تقلید به دنبال  
شتر می‌گردد، اما در پایان داستان، یابنده‌ای حقیقی می‌شود.

و آنکه اُشتر گم نکرد او از مری  
همچو آن گم کرده، جوید اُشتری

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۵



که بلی منهم شتر گم کرده ام  
هر که یابد، اجرتش آورده ام

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۶

تا در اُشتر با تو انبازی کند  
بهر طمع اُشتر این بازی کند

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۷

اما شخص مقلد، از شدت تلاش و تکاپو و گرمی شخص محقق، کم کم به فکر می‌رود و با خود می‌گوید: این همه تلاش، نمی‌تواند بی اساس باشد!

بوی بُرد از جدّ و گرمی های او  
که گزافه نیست این هیبهای او

-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۸۹

کم کم به یاد می آورد که آری، او هم شتری گم گشته داره و چون تا به حال در عالم تقلید بوده، حجابی بر روی  
حقیقت افتاده!

طمع ناقه غیر، رو پوشش شده  
آنچ ازو گم شد، فراموشش شده

-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۱

اما نکته در این است که شخص از عالم تقلید، ره به عالم تحقیق می‌برد، اما چه نوع تقلیدی؟! تقلید از ذهن و افسانه و توهم‌های دروغینش نه، تقلید از زندگان به حضور و طالبان راستین، که بی‌شک در این نوع تقلید، ره به عالم تحقیق است. این گونه، در اثر شدت صدق و راستین بودن انسان‌های متصل به دریای یکتایی، شخص مقلد نیز طالب حقیقت می‌شود و در می‌یابد که او نیز مقصود و هدفی گم شده دارد.

چون همه‌ی ما که در کاروان بزرگ گنج حضور، در کشتی یکتایی، در حرکتیم و برنامه‌های بیدار کننده‌ی آقای شهبازی جان و پیغام‌های عشق دوستان عزیزم، این کشتی را به حرکت وا می‌دارد و هر بار، برنامه‌ای، شعری، سخنی و پیامی، خیل عظیمی از انسان‌های مقلد را، به عالم تحقیق می‌کشاند و بیدار می‌کند.

هر کجا او می‌دود، این می‌دود  
از طمع، همدرد و صاحب می‌شود

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۲

کاذبی با صادقی چون شد روان  
آن دروغش راستی شد ناگهان

-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۳

آن مقلد، شد محقق چون بدید  
اشتر خود را که آنجا می چرید

-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۶

اما آنچه در این کار مهم است و کار بی‌مزد و بیگار نیست، دو چیز است؛ صادق و راستین بودن در طلب؛ اینکه در کاروان، به دنبال چه هستیم؟! آیا به دنبال بهبود اوضاع و احوالات بیرونی‌مان هستیم، یا هدفی جز تبدیل نداریم؟

و دیگر اینکه آیا پیوسته در این کاریم یا گه گاهی و از سر تفنن و اینکه چقدر متعهدیم، به گشودن فضا و کار روی خود؟

مر تو را صدق تو طالب کرده بود  
مر مرا جدّ و طلب صدقی گشود

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۶

صدق تو آورد در جستن تو را  
جستم آورد در صدقی مرا

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۷

پس صدق، جُستن را به همراه دارد و جستن، صدق را؛ و از هر طرف که برویم، آن دیگری را می‌یابیم. پس اگر بکوشیم و مجدانه و متعهدانه در کار باشیم، صادق می‌شویم و حقیقتاً، به دنبال گم شده‌ی حقیقی خود می‌گردیم. و ان‌شاءالله از واصلان خواهیم بود و نازنینانی هم که در طلب خود راستین هستند و تمام وقت و زندگی خود را با عشق، در این راه عزیز می‌گذرانند، چراغ مرده‌ی تمام خفتگان عالم هستند و آنها را به طلب حقیقی وا می‌دارند.

والسلام

– با احترام، سرور از شیراز



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

